

به او می گفتند مرد

نویسنده

المور لنارد

مترجم

جلال رضایی راد



۱۳۹۶



Elmore Leonard

المور لنارد، نویسنده‌ی آمریکایی، در اکتبر ۱۹۲۵ در نیواورلئان چشم به جهان گشود و در اوت ۲۰۱۳ درگذشت. او در طول زندگی پرفراز و نشیب‌اش، چهل و پنج رمان نوشت که بیشتر آن‌ها مورد استفاده در

فهرست مطالب

۹	بخش اول
۴۵	بخش دوم
۸۱	بخش سوم
۱۱۳	بخش چهارم
۱۵۱	بخش پنجم

فیلم‌های سینمایی قرار گرفت و به دریافت جوایز متعدد ادبی از سوی انجمن قلم آمریکا و مؤسسات دیگر ادبی، نایل آمد.

این کتاب به‌عنوان یک شاهکار ادبی و اثری ماندگار و پرفروش، با استقبال کم‌نظیر منقدین و همچنین خوانندگان روبه‌رو شد.

کتاب اومبره (به زبان اسپانیایی به معنی مرد) با دیدی واقع‌بینانه و انسانی به مسئله‌ی تبعیض نژادی در آمریکا می‌پردازد.

درحالی‌که نویسنده‌ی دیگر آمریکائی به نام کورمک مک کارتی در کتابش به نام غروب خونین چهره‌ای زشت و درنده‌خو از سرخپوستان آمریکا به دست می‌دهد، المور لنارد با دیده انسانی، ظلم‌هایی را که سفیدپوستان بر ساکنین نخستین این قاره روا داشته‌اند، برمی‌شمارد و خواننده را در برابر واقعیتی تلخ قرار می‌دهد.

تبعیضی که حتی امروزه نیز شاهد آن هستیم.

جلال رضایی‌راد

اولش نمی‌دانستم این سرگذشت را از کجا باید آغاز کنم. ناشری که متن را به او نشان داده بودم، به من توصیه کرد از جایی آغاز کن که دلجان با تمام سرنشینانش شهر کوچک سویت‌میری^۱ را ترک کرد. توصیه‌اش از جهاتی جالب بود ولی وقتی شروع کردم دوباره بنویسم، دیدم داستان را نمی‌توان بدون پیش‌زمینه آغاز کرد. خیلی چیزها باید ابتدا شرح داده شود. آدم‌های این داستان چه کسانی بودند؟ کجا می‌خواستند بروند؟ و خیلی چیزهای دیگر. تازه از این جا هم آغاز می‌کردم، نمی‌توانستم جان راسل را آن‌طور که باید بشناسانم.

او کسی است که این داستان حول محور شخصیت او دور می‌زند. اگر او نبود، همه‌ی ما مرده بودیم و کسی باقی نمی‌ماند تا این سرگذشت را بازگو کند. بنابراین من از جایی آغاز می‌کنم که برای نخستین بار با جان راسل روبه‌رو شدم. وقتی شما با خصوصیات او آشنا شوید، به من حق خواهید داد که باید چیزهایی را درباره‌ی او شرح می‌دادم. سه هفته بعد از دیدار نخستین، من او را هنگامی دیدم که دلجان می‌خواست سویت‌میری را ترک کند. بعد از ظهر آن‌روز، دوشیزه مک‌لارن را از پادگان

نظامی فوراً تانس، به آن‌جا آوردند.

احساسات درونی من راجع به مک‌لارن و جان راسل را برای هرکسی نمی‌توان توجیه کرد. می‌توانم آن‌را برای یک دوست نزدیک شرح دهم ولی برای همه نمی‌شود چون ممکن است برداشت دیگری بکنند.

درباره‌ی عنوان این کتاب، می‌شد یکی از نام‌های جورواجور جان راسل را به کار برد؛ زیرا او، همان‌طور که خواهید دید، چندین نام داشت. ولی فکر می‌کنم اومبره^۱ به معنای مرد، که هنری مندز و دیگران گاه‌گاهی او را به آن نام می‌خواندند، بهترین نام برایش باشد.

در خصوص سابقه‌ی تاریخی این حکایت، باید بگویم روزی که دلیجان، شهرک سوییت‌میری را ترک گفت، سه‌شنبه دوازده اوت ۱۸۸۴ بود. یعنی درست سه هفته بعد از دیدار نخستین من با جان راسل در توقفگاه دلگادو^۲.

کارل اورت آلن، کانتشن، آریزونا

بخش اول

این‌جا جایی است که باید داستانم را آغاز کنم. آقای هنری مندز، مدیر شعبه‌ی شرکت کالسکه‌رانی هچ و هجز در سویت‌میری، که آن‌وقت رئیس من بود، از من خواست که با هم مسافت شانزده مایل تا ایستگاه دلگادو را با دلیجان کهنه‌ی شرکت طی کنیم.

این شعبه از خط کالسکه‌رانی قرار بود تعطیل شود و من فکر کردم دلیل این سفر شاید این باشد که او می‌خواهد فهرستی از دارایی‌های شعبه تهیه کند. حدس من البته درست بود ولی او منظور دیگری هم از این سفر در ذهن داشت.

وقتی به ایستگاه دلگادو رسیدیم، او مرا مأمور صورت‌برداری از مایملک شرکت ساخت و آن‌گاه پسر بچه‌ای را فرستاد تا به محلی که جان راسل در آن‌جا بود، برود و او را خبر کند که به دلگادو بیاید.

تا آن‌زمان، جان راسل برای من فقط یک نام بود که چندین بار در طول آن‌سال در فهرست حساب کتاب‌های شرکت ثبت کرده بودم. این‌که چقدر دلار به او پرداخته‌ایم و او چه تعداد اسب به شعبه‌ی کالسکه‌رانی تحویل داده است.

کار او رام کردن اسب‌های موستانگ بود. در طبیعت به دنبال

1. Hombre

2. Delgado Station-Carl Everret Allen, Contention, Arizona